اصالة البرائة یا قاعدة البرائة؟

درس خارج اصول حضرت آیت الله مددی (دام ظله) (جلسه ۳۰: ۱۳۹۷/۰۸/۳۰)

به نظر ما، برائت، به این مقداری که الان ثابت است، اصل عملی نیست، چرا؟ چون برائت عبارت از این است که:

۱. من در ادله فحص کردم (این امر، وجدانی ماست)،
۲. دلیل پیدا نکردم (این امر نیز وجدانی ماست).
۳. اگر دلیل پیدا نکردم، این حکم، بر فرض هم که وجود داشته باشد، به تنجز نمی‌رسد (این، یک قاعده عقلائی[۱] است. اصل عملی نیست).
٤. اگر تنجز محقق نشد، عقاب نیست، احکام جزائی نیست.[۲] (این، یک قاعده عقلائی است).

مرحله ۱ و ۲، وجدانی ماست، مرحله ۳ و ٤ هم سیره عقلائی[۳] است. پس از طی مراحل چهارگانه فوق، عقلاء، در عدمِ وجودِ تکلیفِ منجَّز اصلا شک ندارند تا این که این شک بخواهد موضوع برای جریان اصل عملی برائت (اصالة البرائة) باشد. بنابراین برائت پیش ما قاعدة البرائة است نه اصالة البرائة.

بله، اگر به عنوان مرحله ۵، قائل شدیم به این که «حالا که ما احکام جزائی نداریم، پس حکم ظاهراً برداشته شده است»، اصالة البرائة خواهیم داشت. **البته این ادعا (یعنی صحت گزاره مذکور) نیازمند اثبات است** (در محل خود، توضیح داده شده است که هیچ یک از احادیث رفع، حجب و غیره، دلالتی بر اثبات ادعای مذکور ندارد). همان طور که تبیین شد، عدم اثبات ادعای مذکور، برای ما مانعی ایجاد نمی‌کند؛ چرا که با تمسک به قاعدة البرائة، شکی در عدمِ وجودِ تکلیفِ منجَّر نداریم. به عبارت دیگر، آن مقداری که ما طبق وجدان و طبق قواعد عقلائی می‌دانیم این است که «اگر ما دلیلی بر حکم پیدا نکردیم، احکام جزائی‌ای که تابع عنوان عصیان و تمرد است بار نمی‌شود» و همین کافیست.

[۱] چرا گفتیم عقلائی نه عقلی؟ چون ممکن است در یک جامعه‌ی فرضی، این گونه که عرض شد نباشد. به طور مثال، در یک جامعه‌ای این گونه باشد که حتی اگر مکلف یا شهروند حکم را نداند باید احتیاط کند. این امر، ممکن است، مشکل عقلی ندارد، مثل نظریه حق الطاعة‌ای که بعضی‌ها بیان کرده‌اند، یعنی صِرفِ احتمال، منجِّزِ حکم است و باید امتثال کرد. این نظریه، مشکل عقلی ندارد اما متعارف عقلاء فعلا این گونه است که عرض شد، یعنی این که بدون علم، حکم، منجز نمی‌شود (صرف احتمال، برای تنجز کافی نیست).

[۲] چون احکام جزائی دائر مدار تنجز است.

[۳] که به امضای شارع رسیده است (مانند حجیت اماره).

پس طبق نظر ما، برائت، اصل نیست؛ چون ما برائت ظاهری به معنای نفی حکم ظاهراً، یعنی اعتبار این ملازمه: «حالا که ما احکام جزائی نداریم **پس** حکم ظاهراً برداشته شده است»، را قبول نکردیم. به عبارت دیگر، ما عقلاً و شرعاً دلیلی بر اثبات ملازمه مذکور نیافتیم. همان طور که بیان شد، عدم اثبات ادعای مذکور، برای ما مانعی ایجاد نمی‌کند؛ چرا که با تمسک به قاعدة البرائة، شکی در عدمِ وجودِ تکلیفِ منجَّز نداریم و همین برای برائت کافیست.

درس خارج اصول حضرت آیت الله سید احمد مددی (دام ظله) (جلسه ۱۵: ۱۳۹۷/۰۷/۰۹)

با پذیرش دو قاعده عقلائی زیر، قاعدة البرائة اثبات می‌شود:

قاعده اول: «اگر بعد الفحص، حکمی به ما نرسید، این حکم، منجز نیست» (این، قاعده است، اصل عملی نیست).

قاعده دوم: احکام جزائی فقط بر احکامِ منجَّز بار می‌شود، (این یک قاعده است، اصل عملی نیست). اگر عقوبت نیست دلیلش این است که حکم منجز نیست. مراد از قاعده نفی عقوبت بلا بیان همین است و اما این که این قاعده مستلزم نفی حکم ظاهراً باشد، چنین نیست. اثبات این ملازمه نیازمند دلیل است، چنین دلیلی ثابت نشده است. به هر حال، راه صحیح در اثبات اصالة البرائة این است که اثبات بکنیم «اگر حکم منجز نشد، پس ظاهراً نیست».[٤] بله اگر قائل شویم که: «چون حکم، منجز نیست پس حکم، ظاهراً برداشته شده است»، این، اصالة البرائة است. و لذا آقایانِ اصولی‌ها که قائل به اصالة البرائة هستند باید این (گزاره مذکور) را اثبات بکنند و لذا ما مفصل در اصالة البرائة عرض کردیم حدیث رفع (شامل فقره «ما لا یعلمون»)، مشکلاتی دارد و ثابت نیست البته دلالتی هم بر اثبات گزاره مذکور ندارد. حدیث حَجب با آن متنی که در کتاب من لایحضره الفقیه آمده است، ثابت (معتبر) است لکن دلالتی بر این معنا ندارد (مربوط به باب توحید است)، بقیه احادیث نیز دلالت ندارند. علی ایّ حال، عقلاً و شرعاً دلیلی بر این نیافتیم که «اگر حکم منجز نیست پس ظاهراً برداشته شده است». البته اگر دلیلی بر آن بود، اصل عملی بودنِ برائت را می‌پذیرفتیم. مرحوم نائینی می‌فرماید «برائت عقلی به معنای نفی

---

[٤] البته ظواهر عبارات اهل سنت و حتی در شیعه در اصالة البرائة این است که می‌گوید اصلا واقعا نیست. این معنا، معنای دیگری است. این هم اصالة البرائة نیست، بلکه قاعده است. یعنی حکمی است که واقعا نیست نه این که ظاهراً نباشد. تمسک مرحوم صدوق به حدیث اطلاق «کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهیٌ» ظاهرش این است که می‌خواهد بگوید حکم واقعاً نیست چون مطلق یعنی مطلق ««در واقع» نه «در ظاهر و مقام علم». یعنی در هر چیزی اصل و قاعده بر این است که آن مباح و مطلق است، شما می‌توانید انجام بدهید مگر این که نهی وارد بشود و شارع نهی بکند، نه این که نهی به شما برسد. اگر گفت نهی به شما برسد آن ظاهرا می‌شود ولی اگر گفت شارع نهی بکند آن واقعا می‌شود.

عقوبت است، لازمه‌اش نفی حکم است ظاهراً». این لازم را قبول نکردیم، ما در اعتبارات، لوازم را قبول نکردیم مگر این که دلیلی داشته باشیم.

بنابراین اگر شک کردیم در قاطعیت، مانعیت، جزئیت یا مبطلیتِ عملی در نماز، این منجز نمی‌شود إلا با وصول. اگر علم ندارید منجز نیست. همان طور که گفتیم، این، اصالة البرائة نیست بلکه قاعدة البرائة است. البته مرحوم نائینی و متأخرین در این موارد، اصالة البرائة جاری کردند. طبق نظر بنده، ما اصالة البرائة نداریم، آن چه که داریم این است که حکم اگر به شما نرسید (ولو در واقع، حکمی باشد و شارع ابلاغ کرده ولی به شما نرسید)، این حکم، منجز نیست. اگر حکم، منجز نبود، آثار جزائی بار نمی‌شود و احکام جزائی ندارد. این، تبیین ما از مسأله است.